

دین در خدمت مردم

ترجمه و تألیف:
شهید مولوی عبدالملک ملازاده رحمته

فهرست مطالب

ش	موضوع	صفحه
۱	پیشگفتار	3
۲	مروری مختصر به زندگانی مولانا عبدالملک ملازاده	4
۳	مقدمه	5
۴	حاکمیت خدا از طریق حاکمیت مردم بر مردم	8
۵	حق انتقاد و فرهنگ سازی نقد در جامعه	15
۶	آزادی و امنیت، دو مقوله‌ی مهم هدالت اجتماعی	2۰
۷	مساوات و برابری، فلسفه‌ی پیامبری و حکومت	2۵

پیشگفتار

خوانندگان گرامی، استاد شهید مولانا عبدالملک ملازاده فرزند ارشد حضرت مولانا عبدالعزیز رحمته بودند، ایشان یکی از فعالان عرصه‌ی دعوت و مبارزه و از دگران‌دیشان و روشنفکران آگاه جامعه ما به شمار می‌روند که در بیداری نسل جوان و ارتباط بیشتر اهل سنت ایران نقش مهمی ایفا نمودند.

مولانا عبدالملک زندگی خویش را فدای عقیده و اندیشه‌های والای خویش نمود و در این مسیر از هیچ کوششی فروگذار نکرد.

امید است نشر آثار و اندیشه‌های این عالم توانا، در جهت شناخت هرچه بهتر ایشان و آگاهی نسل جوان مفید واقع شود.

رساله‌ای که به عنوان «دین در خدمت مردم» پیش رو دارید، اولین اثر استاد شهید می‌باشد که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و مشاهده تحرک و بیداری جوانان، در جهت آگاهی دادن به آنان تدوین نمودند، و برخی مطالب آن را از مقالات نویسنده‌ی مصری خالد محمد خالد برگرفتند که پس از مختصری ویراستاری به چاپ رسید.

امید است مورد توجه خوانندگان گرامی قرار گیرد.

عبدالباسط بزرگزاده

مروری مختصر به زندگانی مولانا عبدالملک ملازاده

استاد شهید مولانا عبدالملک ملازاده رحمته الله علیه فرزند ارشد حضرت مولانا عبدالعزیز رحمته الله علیه بود، در سال ۱۳۲۸ هـ ش در روستای حیط، دیده به جهان گشود، قرائت قرآن و کتاب‌های اولیه دینی را نزد والدین خویش فرا گرفت، دوره شش ساله تحصیلات ابتدایی را در زاهدان به پایان رسانید و دوران پایانی تحصیلات حوزوی را در حوزه علمیه عین العلوم گشت سراوان گذرانید.

دوره تخصص در فقه را در دارالعلوم کراچی گذراند، در اواخر سال ۱۳۵۱ هـ ش در دانشگاه اسلامی مدینه منوره پذیرفته شد و نزد اساتید برجسته آنجا، کسب علم نمود.

استاد پس از گذراندن خدمت سربازی وارد عرصه فعالیت‌های دینی و فرهنگی شدند، در سال ۱۳۵۸ هـ ش به عنوان دبیر به خدمت آموزش و پرورش شهرستان زاهدان درآمد و برای ایجاد روابط فرهنگی و دینی و تبادل فکری با جامعه اهل سنت ایران بسیار تلاش نمود.

استاد شهید سازمانی را به نام «سازمان محمدی اهل سنت» تأسیس نمود، در سال ۱۳۶۰ هـ ش با «شورای شمس» همکاری بسیار نزدیکی داشت.

با مجاهدین افغانستان و احزاب اسلامی آن ارتباط تنگاتنگی داشت و همکاری می‌نمود، در سال ۱۳۶۸ هـ ش به پاکستان هجرت کرد و در تاریخ ۱۴ اسفند ماه ۱۳۷۴ هـ ش در شهر کراچی پاکستان توسط عوامل ناشناس و از خدا بی‌خبری، ترور شد و به شهادت رسید.

مهمترین فرازهای زندگی ایشان افکار و اندیشه‌های بلند و روشنگرانه ایشان بودند و در واقع سخن از شهید عبدالملک، سخن از اندیشه، حرکت و فعالیت است. اخلاص، ساده‌زیستی، سخاوت، انتقادپذیری، شجاعت، خیرخواهی، دلسوزی و غیره از مهمترین صفات برجسته این عالم جوان و مبارز خستگی‌ناپذیر بودند.

مقدمه مؤلف

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: ۱۰۸]

«بگو (ای پیامبر): این است خط من (خط قرآن) مردم را به سوی خدا می خوانم،

در حالی که خودم و پیروانم بر آگاهی کامل هستیم»

با توجه به آیه‌ای ارجمند بالا و سیرت پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب او تجربه‌ی تاریخی، مکتب‌هایی که بر نییاد اعتقاد، شناخت و آگاهی کامل استوار نباشند، از مسیر اصلی خود انحراف پیدا خواهند کرد و باعث شکست رهروان آنها خواهند شد، در صدر اسلام به خصوص در زمان خلفای راشدین، از آنجایی که مسلمانان اصول مذهبی را از روی شناخت و آگاهی پذیرفته و پایبند به اصول مذهبی بودند، خلافت براساس اصول نبوت بود و پیامبر اکرم ﷺ نیز این را موضوع پیش‌بینی کرده و چنین فرموده بودند:

«سَتَكُونُ الْخِلَافَةُ مِنْ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً، ثُمَّ تَكُونُ مُلْكًا عَضُوضًا»^(۱).

«خلافت (براصول نبوت) بعد از من تا سی سال ادامه پیدا خواهد کرد، سپس

پادشاهی و استبداد جای خلافت و نبوت را خواهد گرفت».

به شهادت تاریخ با گسترش فتوحات اسلامی به خصوص فتح دو امپراتوری بزرگ ایران و روم و پیشروی شتابان مسلمانان، خیل عظیمی از انسان‌ها به اسلام گرویدند، بدون این که با روح واقعی اسلام آشنا شوند. از سوی دیگر، مسلمانان مؤمن و صادق و نیز صحابه رضی الله عنهم در طول درگیری‌ها به درجه‌ی رفیع شهادت نایل شده بودند. در واقع وارثان راستین و به حق اسلام در بحبوحه‌ی پیکار با مشرکان و کافران برای گسترش اسلام، به رحمت حق پیوستند. در نتیجه نسلی از نومسلمانان که از تعالیم و دستورات اسلام تنها به ظواهر آن توجه داشتند، روی کار آمدند.

(۱) - حدیث بالا با الفاظ دیگر نیز روایت شده است: «ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ أَوْ مُلْكَهُ مَنْ

يَشَاءُ». «خلافت نبوت سی سال است، سپس خداوند ملک و پادشاهی را به هر کس که

بخواد می‌دهد». [ابوداود]

خلفای بنی امیه و بنی عباس خدمت به اسلام و مسلمانان را به حکومت بر مسلمانان مبدل ساختند، آنان شکوه اسلام را در فقر مسلمانان و جلال و عظمت کاخ‌ها می‌دیدند. در این میان پیشوایان بزرگی همانند امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی، امام احمد، سفیان ثوری، زید بن علی و امامان اهل بیت پیامبر ﷺ و ده‌ها شخصیت برجسته‌ی دینی، برای احیای اسلام راستین به مبارزه با خلفاء و انحصارگران برخاستند و در ارشاد و راهنمایی مردم و آگاهی‌دادن آنان، از هیچ تلاش و کوششی فروگذار نکردند، اما به علت فساد دستگاه سیاسی، آنگونه که انتظار می‌رفت، جانفشانی این مبارزان راستین اسلام به جایی نرسید، به راستی که حضرت عثمان رضی الله عنه چه زیبا گفته است:

«إِنَّ اللَّهَ لَيَزَعُ بِالسُّلْطَانِ مَا لَا يَزَعُ بِالْقُرْآنِ»

«خداوند با قدرت رهبری قاطع، اموری را به اجرا درمی‌آورد که اجرای آنها با قرآن دشوار است».

این سخن حضرت عثمان بدین معناست که قرآن باید پیشتیبانی داشته باشد تا بتوان اصول اعتقادی را در سطح جامعه اجرا کرد، متأسفانه در حال حاضر منابع مطالعاتی کافی و غنی جهت آگاهی جوانان اهل سنت در سطح کشور، آنگونه که شایسته است وجود ندارد، این عامل موجب شده که پویندگان حق و حقیقت دچار ناامیدی و سرخوردگی شوند و چه بسا که جاذبه‌های کاذب و کاتب و گرایش‌های چپ و راست، این نیروهای صادق و پاک را به لحاظ فکری و اخلاقی به دنبال خود بکشند و از اسلام راستین دور کنند.

راستی، چه کسی مقصر اصلی است و کوتاهی از جانب کی و چه کسانی است؟

آری، به حق باید اعتراف کرد که علماء و رهبران مذهبی را ظواهر زندگی آنچنان به خود مشغول ساخته است که وظیفه‌ی اصلی خود را که همان آگاه‌ساختن نیروهای فعال و عمومی جامعه است، از یاد برده‌اند و این آینده‌سازان برومندمان را به هیچ می‌آگارند.

اکنون که انقلاب ایران، مردم را به تحریک درآورده و حقیقت‌جویی را در آنان بیدار کرده است، بر علمای مذهبی است که با معرفی اسلام راستین در

راستای اقناع طالبان و رهروان حق بکوشند، چه در این اوضاع که هر گروه و دسته‌ای خود را پیام‌آور حق و مدافع خلق می‌داند و ای بسا از اسلام دم می‌زند، جوانان ما نسبت به اسلام بیگانه شده‌اند. ناگفته نماند که عملکردهای غلط دولت و بعضی از سردمداران مذهب نیز باعث بدبینی آنان از اسلام گشته و آنها را دچار بحران فکری شدیدی کرده است. لذا وظیفه‌ی خود دانستم تا به میزان توانایی‌ام در راستای آگاهی هرچه بیشتر جوانان عزیز و رهروان راه حق و فضیلت، به ترجمه و تألیف کتاب حاضر که مجموعه مقالاتی از متفکر و نویسنده‌ی فرزانه‌ی مصری «خالد» اقدام کنم تا بدین وسیله گامی هرچند کوچک در مسیر توسعه و گسترش آگاهی و شناخت مکتب برادری، برابری و انسان‌ساز اسلام که نویدبخش جامعه‌ای توحیدی است، برداشته باشم. امید است این خدمت ناچیز مورد قبول حضرت حق و مورد پسند جوانان عزیز اهل سنت واقع گردد، از آنجایی که این آغازی است برای تداوم راهی طولانی، بدیهی است که خالی از ایراد نخواهد بود. لذا از کلیه‌ی صاحب نظران تقاضا دارد نظرات اصلاحی‌شان را در جهت رفع کاستی‌های آن متذکر شوند تا توشه‌ای باشد برای ادامه‌ی راه.

ملازاده

۱. حاکمیت خدا از طریق حاکمیت مردم بر مردم

ملتی که خواهان آزادی و سیادت باشد و نخواهد زیر بار زور و ظلم برود، صدای دموکراسی را سر می‌دهد. دموکراسی به معنای پر با داشتن حکومت خدا از طریق حکومت مردم بر مردم است، به تعبیری دموکراسی به معنای مشروعیت حکومت و اداره‌ی کشور از جانب خدا و مقبولیت آن از طریق حق انتخاب آزادانه و خردورزانه‌ی آحاد مردم است. طبیعی است که این حکومت به خواست توده‌ی مردم در چارچوب دستورهای خدا برپا می‌شود و نتیجه‌ی مستقیم رأی آزاد و عادلانه‌ی مردم است.

روش این حکومت می‌باید طوری باشد که منافع آن به مردم باز گردد، یعنی سود و زیانش برای مردم باشد، پس دولتی که دارای این مختصات و امتیازات باشد، پشتوانه‌ی بقا و رمز پیروزی‌اش در ذات آن نهفته است، زیرا که انسان‌ها به کسی ارث نمی‌رسند و سرنوشت‌شان دارایی‌ای نیست که نصیب کسی شود. چرا که انسان‌ها کالا و یا رمه‌ی گوسفند نیستند تا خرید و فروش بشوند، بلکه آنها آزاد آفریده شده‌اند، پس وقتی که مطالبات جمعی جامعه‌ی امروزی، دولتی است که آنان را رهبری و از مرزهایشان پاسدار کند، باید در تشکیل آن کوشید. اما این دولت باید جام جهان‌نمای خواست‌ها و انتظارات واقعی مردم باشد تا به آن اعتماد و اطمینان کامل داشته باشند که نظام‌های فودالیسم، سرمایه‌داری و پادشاهی مطلق، مخالف آن‌اند که ملت از آزادی برخوردار باشد و ملت خود او بر خویش حکومت کند. دین نیز این نوع حکومت را رد می‌کند و علیه آن به مبارزه برمی‌خیزد. بارها گفته شده است که دین مخالف نظام پادشاهی، فئودالیسم و کاپیتالیسم است. همچنین اسلام نمی‌خواهد که بر ملت حاکم و پادشاهی مسلط شود تا هرگونه که دلش بخواهد رفتار کند، بلکه می‌خواهد مردم به اختیار و خواست خویش، با طیب خاطر و میل و رغبت باطنی خود، کسی را به عنوان رئیس دولت برگزینند.

هنگامی که یکی از فراعنه‌ی مصر باستان به حدود انسانی تجاوز می‌کند و سر به طغیان و سرکشی برمی‌آورد، تا جایی که نوبت به قتل و تجاوز به ناموس مردم

فرا می‌رسد و با کمال وقاحت و خودخواهی می‌گوید که: آیا پادشاهی مصر برای من نیست و این نهرها به فرمان و به خاطر من جاری نیست؟! خداوند عزوجل در برابر این پادشاه خودکامه و دیکتاتور فاشیست، حضرت موسی علیه السلام را روانه می‌سازد و به او چنین فرمان می‌دهد:

﴿أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ [طه: ۲۴].

«برو به سوی فرعون. همانا او دچار گمراهی شده و طغیان و سرکشی روا می‌دارد».

طغیان فرعون سبب شد که پیامبری برای از بین بردن فساد و مبارزه با این طاغی، متکبر و سرکش فرستاده شود تا مردم بتوانند سرنوشت خود را به دست خویش تعیین کنند. می‌بینیم که موسی علیه السلام می‌آید و میان موسی و فرعونیان جنگی طولانی درمی‌گیرد؛ جنگی بین مظلومان و مستکبران، جنگی بین نبوت که هدفش سعادت انسان است و پادشاهی که هدفش به بردگی کشیدن و به خاک مذلت نشان دادن انسان‌ها بود، سرانجام این درگیری به دریای اردن کشیده شد و به فرمان خدا فرعون و فرعونیان در دریا غرق شدند. و موسی علیه السلام با ملت خود، وارث زمین باقی ماند. پس بلکه فرمان مشارکت دسته جمعی مردم در امور را می‌دهد:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«با آنان در باره‌ی کارها به شورا و مشورت پرداز».

در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [شورای: ۳۸].

«کارهای شان با مشورت با همدیگر انجام می‌پذیرد»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دو تن از یارانش، حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما می‌فرماید:

﴿لَوْ اجْتَمَعْتُمَا فِي مَشُورَةٍ مَا خَالَفتُكُمَا﴾

«اگر شما راجع به امری رأی بدهید، من با شما مخالفت نمی‌کنم، حتماً رأی، رأی شماست».

با ذکر این وقایع و مانند اینها روشن می شود که دموکراسی واقعی همان نظام اسلامی است. اسلام همیشه خواهان آن است که مردم خودشان حاکم خویش را تعیین کنند، می بینیم که قرآن پادشاهان و سلاطین مستبدی را که به زور بر مردم مسلط شده بودند، به بدی یاد می کند و گاه آنان را از زبان حضرت خضر علیه السلام متهم به دزدی و غارتگری می کند:

﴿وَكَانَ وِرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾ [کهف: ۷۹].

«و آن سوی دریا پادشاهی بود که هر کشتی سالمی را که مردم داشتند، به زور می گرفت.»

گاهی می بینیم که قرآن می فرماید:

﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ

يَفْعَلُونَ﴾ [نمل: ۳۴].

«وقتی پادشاهان داخل قریه و شهری شوند، در آنجا به فساد می کشند و مردمان گردانمایه ی آن را فرومایه گردانند.»

بنابراین، پادشاهی یعنی ظلم، یعنی سلطه طلبی. این تعبیر قرآنی که ﴿إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا﴾ اشاره است به این که پادشاهی مطلق، باعث بدبختی، طغیان و سرکشی است. گاه می شنویم که پیامبر، پادشاهان را متهم به رفاه طلبی می کند، می بینیم که خلیفه ی دوم، حضرت فاروق رضی الله عنه، به خانه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می رود و می بیند رهبری با آن همه بزرگی، عظمت و ابهت روی حصیری استراحت می کند، به طوری که آثار حصیر بر تنش نقش بسته است. حضرت عمر رضی الله عنه با مشاهده ی این وضع می گوید:

«ألم نتخذ لك فرشاً لينا يا رسول الله؟»

«آیا اجازه نمی فرمایید که برای شما فرش و بالش و تشک نرمی درست

کنیم.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ می فرماید:

«چه می‌گویی ای عمر؟ آیا رسالت را پادشاهی، قیصری و کسرای می‌پنداری؟ هرگز رسالت و رهبری در آسودگی و راحت‌طلبی نیست. این پیامبری است نه پادشاهی، من پیامبر هستم. من رهبر مسلمانان هستم، همینطور که می‌بینی باید باشم نه در ناز و نعمت».

پس دین جلوی رفاه‌طلبی و تمکنی را که از حد تجاوز کند و باعث دوری از خداوند و فاصله گرفتن از هدف واقعی باشد، می‌گیرد. زیرا این رفاه‌طلبی باعث عقب‌ماندگی انسان از کاروان سعادت و ترقی می‌شود و موجب می‌گردد که انسان اغلب در تن‌پروری و عشرت‌طلبی بماند و به پیشرفت واقعی نایل نشود. گاه رفاه‌طلبی از نشانه‌های جاهلی به شمار می‌رود که انسان را در خدمت باطل و شیطان می‌گمارد^(۱). بنابراین، دین با فطرت انسان همگان و هم‌نواست. چیزی را که پیامبر خدا ﷺ چهارده قرن واندی پیش توصیه‌ی اکید کرده، امروزه ملت‌های پیشرفته جهان تأیید می‌کنند.

می‌گویند که: حاکم و رهبر می‌باید کسی باشد که مردم صادقانه به آن رأی مثبت بدهند. اما اگر مردم به کسی رأی ندادند و به نحوی از انحاء شخصی در مقام و مسند رهبری جلوس کرد، رهبر واقعی مردم مظلوم نیست، این مطالبی است که اسلام قرن‌ها پیش آن از تجویز کرده است و عمل خود پیامبر اکرم ﷺ برای ما مثالی زنده است. زیرا حق انتخاب رهبر بعد از خود را به مسلمانان واگذار کرد تا سنتی برای آیندگان وضع کرده باشد و مردم با انتخاب و رضایت خود بر سرنوشت‌شان حاکم شوند، نه این که کسی را به زور بر مردم مسلط کنند و یا حکومت موروثی باشد. همینطور حضرت عمر فاروق رضی الله عنه شخص به خصوصی را به سمت خلافت تعیین نکرد و روش و منش انتصاب را در پیش نگرفت، بلکه با تشکیل شورایی مرکب از شش تن، روش دیگری از نحوه‌ی انتخاب را تجویز

(۱) - به گفته‌ی مولوی:

زانکه هستی سخت مستی آورد

هوش را از سر حیا از دل برد

کرد و در پاسخ اصحاب پیامبر ﷺ که از او انتظار تعیین رهبری بعد از خود داشتند گفت:

«مالي ولأوزاركم أحملها حياً وميتاً»

«حاضر نیستم که مسؤولیت شما را بعد از مرگ هم به عهده بگیرم».

بعد گفت که: فرزندم عبدالله در امر خلافت هیچ نقشی ندارد، برای خاندان عمر کافی است که یک شخص از آنان در قیامت مورد بازخواست قرار گیرد که آیا ظلم کرده یا عدالت؟ همچنین گفته‌ی این رهبر بزرگ و فرزانه در گوش‌های ما طنین انداز است که به یکی از فرماندهان بزرگ کشورش گفت:

«متى استعبدتم الناس وقد ولدتم أمهاتهم أحراراً»

«از کی مردم را برده پنداشته اید، در حالی که از مادرانشان آزاد به دنیا آمده

اند؟»

باید این نکته را در نظر داشت که دین و مذهب هر نوع تبلیغات انتخاباتی را که بر مردم اثر بد بگذارد و آنان را دچار وسوسه و لغزش و یا در تعیین رهبر اغفال کند، ممنوع قرار داده و اموری از قبیل رشوه‌دادن، دروغ‌پردازی و خرید آرای مردم را که به مردم ضرر می‌رساند، جزء گناهان کبیره و از محرمات شمرده است و به مردم آزادی داده تا با شناخت کافی نسبت به کاندیداها و نامزدان رهبری و با در نظر گرفتن صلاحیت هر کدام در به عهده گرفتن این مسئولیت، آزادانه رأی دهند و یک تن را به رهبری برگزینند. چرا که انتخاب رهبر امر مهمی در زندگی آزاد انسان تلقی می‌شود، اگر در نتیجه‌ی آرای مردم، فرد غیر متعهد و متخصصی که از عوام فریبی و پشت هم اندازی استفاده کرده، روی کار بیاید هر دو پیش خدا مسؤول هستند. مردم به علت عدم تحقیق و رهبر به علت خیانتی که به مردم روا داشته است.

اسلام مقام رهبری و ریاست را از هر نوع تظاهر و بزرگ‌نمایی دور نگه می‌دارد و به حاکم و رهبر اجازه نمی‌دهد که با آراسته‌شدن به لباس خاصی و یا تغییر مکان به محلی خاص از مردم جدا شود تا جامعه، جامعه‌ای طبقاتی نشود، بلکه می‌باید هم‌رنگ مردم باشد و زندگی ساده و به دور از هر نوع تجملات

مادی نداشته باشد، هیچگاه مظلومی را از خود نراند و هیچ هدیه‌ای را به هیچ عنوان از کسی در مقام ریاست نپذیرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با صراحت تمام می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمَانَةٌ» مقام ریاست جمهوری، وکالت، عضویت مجلس، استانداری، فرمانداری و یا هر مقام دیگری، مسئولیت و امانت بزرگی است که به افراد واگذار شده و اگر انسان از عهده‌ی آن برنیاید، او را به سوی بدبختی و بیچارگی می‌کشاند و فرمود: روز قیامت افرادی را می‌بینید که دوست دارند بین زمین و آسمان با موهایشان آویزان شوند، اما از قبول پست و مسئولیت در دنیا خودداری می‌کنند.

این آرزو و خواست آنان بدین علت است که در آنجا برای ایشان جایگاه مسئولیت خطیر ریاست و پست آشکار می‌شود، بلکه افزون بر این، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسانی را که برای احراز پست و مقام حریص هستند، از سپردن مسئولیت منع می‌کند، شخصی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله، به من فلان کار و فلان مسئولیت را تفویض کن. حضرت فرمود: ما در این کار و مقام کسانی را که خودشان خواهان آن باشند، نخواهیم گماشت. پس اسلام هیچگاه اجازه نمی‌دهد که مقام و پست وسیله‌ای برای استثمار و استعمار مردم باشد، بلکه هدف باید خدمتگزاری باشد و اگر مسئول امری با صداقت به خدمت نپردازد، صلاحیت باقی ماندن در آن پست را ندارد، خداوند از شما آحاد امت اسلام می‌خواهد که زندگی ساده و بی‌آلایش داشته باشید و در سایه‌ی دولت‌هایی قرار گیرید که تابع شما و مورد تأیید شما باشند، نه این که با زور بر شما حکومت کنند. بنابراین، کسی که حرمت خدا و رسول خدا و احترام شما را نگه نمی‌دارد، شما هم نباید حرمت او را نگه دارید و ندای حق‌طلبی خود را بلند کنید.

﴿لَا تَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ﴾ [نساء: ۱۴۸].

«خداوند سخن بدی را که بلند گفته شود دوست نمی‌دارد، مگر این که سخن

مظلومی باشد.»

۶. حق انتقاد و فرهنگ‌سازی نقد در جامعه

بدون تردید هیچ تفاوتی بین حق مردم در اعتراض و مخالفت موجه از مسئولان، با حقی که در نفس کشیدن دارند، نیست. یعنی همچنان که انسان در جامعه حق نفس کشیدن دارد، باید به او حق انتقاد سازنده، اعتراض و مخالفت موجه در چهارچوب قرآن و سنت و قانون اساسی داده شود، زیرا این دو حق، برای ادامه‌ی حیات و حفظ جامعه از ظهور انحصار طلبی و آشوب‌های دینی و اجتماعی، ضروری هستند. همچنان که اگر حق حیات طبیعی را از کسی سلب کنند، ادامه‌ی زندگی برای او ممکن نخواهد بود، همین گونه اگر حق اعتراض و انتقاد را هم از کسی بگیرند، زندگی برای او معنا و مفهومی عقلانی و معنوی نخواهد داشت. خداوند در هر انسانی قوی تمییز و درک و شعوری نهاده و عقلی به او ارزانی داشته است که بتواند به علت تفاوت صلاحیت و درک هر فرد، عقل‌ها و قوای ادراکی نیز متفاوت اند.

اگر خداوند می‌خواست مردم را یک امت و دارای یک عقل و فهم می‌آفرید، اما آنان را برای ساختن یک زندگی باارزش آزاد گذاشته است تا خودشان راه درست را تشخیص دهند و با اتکا به قدرت عقل، اراده و زحمت و کوشش، راه تکامل و ترقی را بییمنید و به اخلاق عالی، فاضل و ارزشمند و مقام واقعی انسانی دست پیدا کنند.

انسانیت واقعی و اخلاقی انسانی، در این خلاصه می‌شود که پیرو حق و خواهان حقیقت باشیم و کسانی که وجود و شخصیت خودشان را بیشتر از حق و حقیقت دوست می‌دارند و مخالف ابراز عقیده و رأی ملت اند و فقط خودشان را صاحب عقل و رأی می‌دانند و حاضر به قبول و گوش کردن به رأی و نظر مردم نیستند، این دسته از مردم، کسانی اند که اسلام به مخالفت و مبارزه با آنان برمی‌خیزد، افرادی با این خصوصیات مانع پیشرفت و توسعه‌ی جامعه خواهند شد و انبیای الهی با چنین افراد خودکامه و مستبدی در طول تاریخ به مبارزه برخاسته اند و آشکارا مردم را در جبهه‌ی مخالف آنان به مبارزه دعوت کرده اند. یکی از مهم‌ترین وظایف آنان رهبری مردم علیه جهل، ظلم و انحطاط بود، تا آگاهی

یابند و به سوی روشنایی و کمال به حرکت در آیند. حتی اگر ظلم، انحطاط و جهل از سوی خود جامعه باشد، پیامبر وظیفه دارد که مردم آن جامعه را از انحطاط نجات بخشد و علیه مترفین و جاهلان، رهبری و سازماندهی کند، چنان که حضرت ابراهیم علیه السلام نخستین بت شکن تاریخ رسالت که رهبری قوم اش را به عهده گرفته بود، در فرازی می فرماید:

﴿مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾ [انبیاء: ۵۲].

«این تندیسها چیست که شما برایش معتکفید.»

ملت که در جاهلت مرکب غوطه ور بود و از فهم و شعور عاری شده بود پاسخ داد:

﴿وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ﴾ [انبیاء: ۵۳].

«ما پدران خود را دیده ایم که بر اینها فرو افتاده بودند و آنها را عبادت می کردند.»

حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود:

﴿لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [انبیاء: ۵۴].

«شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری هستید.»

در نتیجه ی این رهنمود و مبارزه با جهل، قوم، علیه ابراهیم علیه السلام شورش می کند و ابراهیم علیه السلام این جنگ را آشکارا اعلام می کند و می گوید: من بت های شما را خواهم شکست. عملاً نیز این کار را انجام می دهد که منجر به انداختن او در آتش می شود، اما هیچگونه هراسی به خود راه نمی دهد و آه و فغانی به سر نمی دهد، بلکه آنان را با این سخنان عتاب آلود خطاب می کند:

﴿أَفَلَا لَكُمْ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [انبیاء: ۶۷].

«وای بر شما و وای بر آن معبودان باطلتان، آیا شما عقل و شعور ندارید که

اینها را پرستش می کنید»

آیا این معارضه ی حضرت ابراهیم علیه السلام با پادشاه وقت، با سلاطین سرکش و با مردم ناآگاه و جاهل برای زنده کردن شعایر خدا و آگاهی انسان ها نبود؟! مسلماً

چنین بود، با این وصف، مخالفت و انتقاد، حق انسان است و باید اصل نقد و انتقاد به فرهنگ عمومی تبدیل شود و برای رسیدن به این هدف فرهنگ‌سازی شود، باید کاری شود که همه افراد جامعه به راحتی و با شهامت تمام از مسئولان و عملکرد آنان نقد کنند و بر برنامه‌های آنان نظارت همگانی و ملی داشته باشند و مسئولان در چارچوب قانون اساسی به چالش بکشند و اگر انحراف و کژی در آنان پدید آمده، در برابر آنان بایستند.

حضرت نوح علیه السلام پدر (ثانی) انسان‌ها گروهی از قوم‌اش را که سرکش بودند، اینگونه مورد خطاب قرار می‌دهد:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾ [شعراء: ۱۰۸].

«از خدا بترسید و از دستورهای من پیروی کنید».

اما قوم چه پاسخ می‌دهد؟ قوم می‌گوید: تو مثل ما بشر هستی و جمعی که از شما پیروی می‌کنند، وابسته به طبقه‌ی پایین جامعه‌اند، افرادی زحمتکش، کارگر و بیچاره‌اند، یعنی توده‌ی ناآگاه مردم هستند، پس ما از شما پیروی نمی‌کنیم. حضرت نوح در پاسخ می‌فرماید: وقتی شما ما را و توده‌ی مردم را ناآگاه می‌خوانید و به مسخره می‌گیرید، ما هم به شما اعتنا نمی‌کنیم، دیدیم که خداوند آن قوم را چگونه درهم شکست و غرق کرد و حضرت نوح علیه السلام و پیروان راستین‌اش را به سلامت به ساحل رساند.

همچنین صحبت حضرت شعیب علیه السلام با قوم خودش دال بر این است که می‌باید علیه ظلم، ستم و جهل قیام کرد و در فکر اصلاح جامعه و رهبران آن بود. خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾ [اعراف: ۸۵].

«وزن و کیل به تمام و کمال بدهید و حق مردم را ضایع نکنید و در زمین فساد رواج ندهید».

حضرت شعیب وقتی این آیات الهی را بر آنان تلاوت می‌کند و از آنان می‌خواهد که طبق موازین الهی عمل کنند و از مفساد اقتصادی دست بکشند، قوم در پاسخ می‌گوید: تو را سحر کرده‌اند، چرا که مانند ما انسانی هستی و در

دعوی رسالت و پیامبری دروغ می‌گویی. حضرت شعیب رضی الله عنه در پاسخ می‌فرماید: شما هر چه می‌خواهید بکنید، من اطمینان دارم خداوند عزوجل جزای اعمال ننگین شما را خواهد داد. چنانکه خداوند آنان را گرفتار عذاب کرد و از بین برد. می‌بینیم تمام انبیای الهی که برای نجات بشر آمده بودند با مترفین و مستکبرین و با اشراف و نیروهایی که قصد استثمار ملت‌ها را داشتند، در حال مبارزه بودند و بنا به وعده‌ی الهی، پیروزی از آن مستضعفان بود. لذا مقاومت و ایستادگی در برابر استبداد، حق‌کشی و زور‌گویی، از سنت پیامبران است و این مقاومت و ایستادگی در راه حق و برای گرفتن حق و جهت دهی انسان به سوی تکامل جامعه (جامعه‌ی بی‌طبقه و توحیدی) لازم و واجب است. زمانی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به پیامبری مبعوث شد، برای احقاق حق مظلومان، مبارزه عمیق و همه‌جانبه‌ای را علیه مستکبران و جهانخواران آغاز کرد. مبارزه‌ای که جوهره‌ی آن احقاق حق برای رسیدن انسان به سعادت و نیکبختی بود.

قرآن با زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین می‌گوید:

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تَقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا ﴿٧٥﴾﴾ [نساء: ۷۵].

«ای مسلمانان! چرا در راه خدا و رهایی مستضعفان، از مردان و زنان و کودکانی که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهری که ساکنانش ظالم هستند بیرون بگردان و برای ما از نزد خودت قدرت و یآوری قرار داده، نمی‌جنگید؟»

این آیه که گویا مارش نظامی است، هنوز هم توجه مسلمانان را به سوی خود جلب می‌کند، باید به درستی دقت کرد که مبارزه برای احیای حق، تخریب نیست، بلکه عملی است برای اصلاح جامعه، برای پیروزی و موفقیت در زندگی.

پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«أَنْصُرُ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا»

«برادرت را چه در حال ظلم و چه در حال مظلومیت، یاری ده»

این چنین به مقاومت و ایستادگی در برابر طغیان دستور می‌دهد، یعنی نگذاریم ظالم، ظلم کند که در غیر این صورت پیش خدا بازخواست خواهیم شد. همچنین آوردن مظلوم در ردیف ظالم نشان‌دهنده‌ی آن است که تحمل ظلم هم ظلم محسوب می‌شود و باید مظلوم را کمک کرد، چرا که او هم روز قیامت مثل ظالم مسئول است و در روز قیامت، خدا از او خواهد پرسید: چرا بر ظلم صبر کردی، چنانکه قرآن محاکمه‌ی ظالم و مظلومی را که در دادگاه عدل الهی حاضر می‌شوند، چنین بیان می‌کند:

﴿رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا ﴿٦٧﴾ رَبَّنَا ءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ﴿٦٨﴾﴾ [احزاب: ۶۷-۶۸].

«[مظلومان می‌گویند:] که خدایا، ما پیرو سرداران و بزرگان خود بودیم، اینها ما را گمراه کردند [و ما را وادار به انحراف کردند، اینها ما را مجبور می‌کردند که سرمان را پایین بگیریم]. خدایا! اینها را دوبرابر ما عذاب بده آنان را سخت نفرین کن.»

خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [اعراف: ۳۸].

«برای همه‌ی تان [عذابی] دوچندان هست، [هم برای آنانی که ظالم بودند و ظلم کردند و هم برای مظلومانی که ظلم را پذیرفتند و تحمل کردند و در برابر آن نایستادند] ولی نمی‌دانید.»

با این تفصیل، انسان نه باید ظلم را بپذیرد و نه در برابر آن سکوت کند، روش و سلوک پیامبر خدا عزوجل در قبول ایراد و انتقاد شگفت و آموزنده بود و برای پیروانش باید درس آموز باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی مال خدای عزوجل را تقسیم می‌کرد، اعرابی‌ای سهم خودش را می‌گیرد و با این خیال که سهمیه‌اش کم است، مجدداً دست را دراز می‌کند و با پرخاش و عصبانیت می‌گوید که: حقم را بده، این مال نه مال توست و نه مال پدرت. حضرت عمر رضی الله عنه که شاهد ماجرا بود، از این جسارت ناراحت می‌شود و دست به شمشیر می‌برد و می‌گوید که: ای رسول خدا، اجازه بفرمایید گردن این منافق را بزنم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لبخندی

می‌زند و می‌فرماید: نه ای عمر، برای صاحب حق، همیشه اعتراض و انتقاد محفوظ است.

در کشوری که ما زندگی می‌کنیم، خواهان حقوق خویش هستیم و می‌باید در برابر ناملایمات و نارسایی‌های احتمالی با انتقاد و اعتراض، به اصلاح نابسامانی‌ها و در نتیجه خدمت به اسلام و مردم و میهن خود پردازیم و در صورتی که انتقاد و طرح صادقانه‌ی گرفتاری‌ها را مثمر ثمر و کارگر نیافتیم، باید قیام و مقاومت کنیم، تا آن که حق را به صاحبش بازگردانیم و نظام عدل و قسط را در جامعه اجراء کنیم.

پیامبر مکرم اسلام می‌فرماید:

«وقتی امت من از این که ظالم را ظالم بخواند عاجز باشد، پس منتظر از دست رفتن ایمان خویش باشد».

برادران مسلمان، با توکل بر خدا علیه ظلم و ستم و استبداد و استثمار پیاخیزید و با طاغوت و طاغوتیان، از هر طبقه و گروهی که باشند مبارزه کنید و ریشه‌ی ظالمان و ستمگران و مفسدان (انحصار طلبان) را از بیخ و بن برکنید، زیرا خدا یار و یاور مستضعفان است.

۶۷. آزادی و امنیت. دو مقوله‌ی مهم عدالت اجتماعی

وقتی صحبت از دو مقوله‌ی مهم عدالت اجتماعی، یعنی آزادی و امنیت، در میان می‌آید، احساس عمیق و تفکر عجیبی در دل خطور می‌کند، عظمت و جایگاه بشر در ذهن‌اش جلوه‌گر می‌شود و به اندیشه‌ی انسان‌هایی فرو می‌رود که در زمان‌های گذشته از بین رفته‌اند و به جوانانی می‌افتد که با جنگ‌های هولناکی مواجه می‌شدند و برای آزادی و امنیت، مبارزه و مقاومت می‌کردند.

آنان با وحشی‌های جنگل و سنگدل‌های زمان خود مبارزه می‌کردند و در برابر این مبارزه، قربانی جنگ‌های نابرابر می‌شدند، این جنگ‌ها سراپا ظلم و ستم بودند، جنگ آنان با تفاله‌های تاریخ، بورژواها، فئودالها و سرمایه‌داران بزرگ بود. در این هنگام به یاد کسانی که در برابر طاغوت و حکام همچون کوه با عظمت قد علم می‌کردند و حقیقت را می‌گفتند و آگاهانه به سوی ریسمان مرگ و چوبه‌ی دار می‌رفتند، می‌افتیم. و همچنین به یاد کسانی می‌افتیم که حتی اختیار دخترانشان را نداشتند و در مقابل کوچک‌ترین عکس‌العملی به دست اربابان دیکتاتور و زالوصفت کشته می‌شدند. باز از خود می‌پرسیم چه قرن‌هایی توأم با رنج و مشقت و وحشت که بر انسان سپری نگشته است، اما سرانجام بشر توانست ارباب خود باشد و از اسارت رهایی یابد و اختیارش را در دست بگیرد و پرچم عزت و احترام را بلند کند، باز به یاد اکنون می‌افتیم.

اکنون نیز هستند کسانی که می‌خواهند بشر را به عقب بازگردانند، می‌خواهند بر ملت‌ها ستم کنند و آنها را تحت ظلم و شکنجه قرار دهند و زیر آتش توپخانه‌های سنگین و وسایل مهلک و سلاح‌های مدرن، جانشان را بگیرند. در این گیر و دار به یاد دین و مذهب می‌افتیم که آیا دین، مقوله‌ی همچون آزادی، امنیت و شرف انسان را تأیید می‌کند یا نه؟ آیا دین، مانع پیشرفت و ترقی است یا نه؟ می‌بینیم که دین، طرفدار آزادی، مساوات و تأمین امنیت است. یکی از اهداف بعثت انبیای الهی نیز این بود که در جهان، آزادی و امنیت برقرار کنند و ظالمان و فرعون‌ها را درهم بکوبند.

در صفحات گذشته خواندید که دین در انتخاب فرمانده و حاکم یا خلیفه چه حقی به ملت می‌دهد. در این انتخاب هیچ اجباری در آن نیست. به او اختیار می‌دهد که وقتی حاکم از جاده‌ی مستقیم منحرف می‌شود باید به راه راست هدایت شود و در غیر این صورت می‌باید برکنار گردد. به انسان‌ها اجازه‌ی کامل می‌دهد که هر چیزی را که از راه کوشش و زحمت خود درمی‌آورند، برای آسایش خود بکار بندند. می‌بینیم که می‌گوید: اگر شما دست ظالم را به هنگام ارتکاب ظلم نگرفتید، عذاب خدا بر شما نازل خواهد شد. می‌بینیم که به مردم آزادی اندیشه می‌دهد و آنان را به سیاحت و اداری می‌کند:

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ﴾ [عنکبوت: ۲۰].

«بگو: بگردید روی گسترده‌ی زمین و تفکر و تعقل بکنید که چگونه خدا آفریدن را آغازید.»

پیامبر اکرم ﷺ خطاب به حضرت معاذ رضی الله عنه می‌فرماید:

«أَيُّ مَعَاذٍ، بِمِ تَحْكُمُ إِذَا عَرَضَتْ لَكَ قَضِيَّةٌ لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ»

«ای معاذ، اگر مسأله‌ای پیش بیاید که حکم آن در کتاب خدا و سنت نبود، چکار می‌کنی.»

گفت:

«اجتهاد به رأی می‌کنم و می‌اندیشم و در این امر هیچ شبهه‌ای به خود راه نمی‌دهم.»

حضرت، معاذ را به آغوش می‌گیرد و می‌گوید:

«خدا را سپاس می‌گویم که تو را به این کار توفیق داد.»

می‌بینیم که اصحاب پیامبر ﷺ به تفکر و تفحص در ذات خدا می‌پردازند و در دل‌هایشان شک می‌افتد که شاید دچار اشتباهی شده‌اند، به حضور پیامبر اکرم ﷺ می‌رسند و عرض می‌کنند که از ما این عمل سرزده است، پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ می‌فرماید:

«نترسید که این عین ایمان است، ما از ابراهیم حق دارتر به شک هستیم، وقتی که فرمود: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ «ای پروردگار، به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می کنی». [بقره: ۲۶۰].

خداوند فرمود: ﴿قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِئِنْ لَيُطَمِّئَنَّ قُلُوبُكُمْ بِشَوْمٍ﴾

بنابراین، ما نیز حق داریم دچار شکی شویم که به یقین و حقیقت منتهی گردد. این شک، و تفکر و تحقیقی که برآمده از چنین شکی باشد، عین ایمان است. پس قبل از این که اسمی از دکارت و فلسفه اش در جهان باشد، پیامبر خدا ﷺ به عقل و عقلانیت احترام گذاشته و شک را راهی برای شناختن و شتافتن به سوی معرفت و عرفان الهی برشمرده است.

بی تردید انسان می باید تفکر و تعقل کند و تا بذر شک نباشد، گل یقین در سرزمین دل ها نمی روید.

اما در ارتباط با مقوله ای امنیت، باید گفت: اسلام دینی است که مقوله ای امنیت یکی از سرفصل های مهم سند عدالت اجتماعی آن است، در اسلام گستن رابطه ی خویشاوندی ظلم محسوب می شود که باید مردم با یکدیگر محبت بکنند، نه تنها دین اسلام، بلکه تمام ادیان آسمانی به این مطلب اشاره کرده اند، چنانکه حضرت عیسی پیامبر التائیه ﷺ می فرماید:

«من رحمت می خوهم نه قتل و خونریزی».

و می فرماید:

«اگر کسی خواست پیراهنت را بگیرد، چادرت را هم به او بده، مبارک است برای کسانی که رحم دارند، چرا که آنان به بندگان خدا رحم می کنند».

و نیز می فرماید:

«رحمت خدا بر کسانی باد که دنبال برقراری امنیت هستند، چرا که آنان عیال

الهی اند».

پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ به این پرسش که کدام یک از اعمال بهتر و برتر است، فرمود:

«سلام دادن و امنیت را در عالم گسترانیدن. قسم به خدا، شما مؤمن نمی‌شود، مگر این که محبت و دوستی داشته باشید و بهترین وسیله‌ی دوستی این است که سلام را بین خودتان رایج کنید».

و می‌فرماید:

«آیا من شما را خبر ندهم به بهترین درجه که حتی از نماز و روزه هم بالاتر است: آن اصلاح فیما بین است».

و می‌فرماید:

«کسی که برادرش را یک سال ترک کند و از او ناراحت باشد گویی خوش را ریخته است».

و بالاتر از آن در باره‌ی تأمین امنیت فرمود:

«اگر کسی از شما به بازاری برود و چوبدستی همراه داشته باشد، باید مواظب باشد تا به کسی ضربه‌ای وارد نشود».

خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾ [حجرات: ۱۳].

«این که ما شما را گروه کردیم، برای شناخت یکدیگر است (نه برای این که باهم بجنگید)».

این گروه با آن گروه، این ملت با آن ملت و بالآخره این حزب با آن حزب با هم بر سر تفاوت‌های طبیعی نباید پیکار کنند، قتال در اسلام حد و مرزی دارد، آن هم در مواقع اضطراری برای برطرف کردن راه اسلام و دفاع از دین.

خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

الْمُعْتَدِينَ﴾ [بقره: ۱۹۰].

«با کسانی بجنگید که شما را می‌کشند، در قتال تعدی و تجاوز نکنید، خداوند متجاوزان را دوست ندارد».

اسلام اجازه نمی‌دهد برای از بین بردن میلیون‌ها نفر از افراد بشر از بمب‌های اتمی یا گازهای کشنده‌ی شیمیایی و هیدروژنی استفاده شود، همچنین اجازه نمی‌دهد دو کشور در حال جنگ منابع حیاتی همدیگر را از بین ببرند کشتزارها را به آتش بکشند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«مواظب باشید مزرعه و نخلستان‌های دشمن را به آتش نکشید، غارت نکنید و کسی را مثله نکنید، به مردم بی‌دفاع حمله نکنید.»

اما این که منابع اقتصادی حیاتی ملتی را بمباران کنیم و آنها را ویران سازیم و ملتی را با نابودساختن آنها در تنگنا قرار دهیم، این را اسلام به هیچ وجه تأیید نمی‌کند، بلکه جنگ را محدود در میدان کارزار می‌کند. «با کسانی که در معرکه می‌جنگند، قتال بکنید.»

اما امروز در جهان معاصر شعار کشورهای پیشرفته و ملت‌های به اصطلاح مترقی چیست؟ شعار ملت‌هایی که خود را رهروان و رهبران کاروان بشری می‌دانند، همان است که شاعر عرب زبان می‌گوید:

«کشته شدن فردی در جنگل جرم و گناه است، ولی برای رسیدن به مقاصد شوم استعماری شان نابودی ملت‌ها هیچ مسأله‌ای نیست.»

این است شعار دولت‌های توسعه یافته که خود را رهبر قافله‌ی بشر و کلانتران جهانیان می‌دانند.

۶. مساوات و برابری. فلسفه‌ی پیامبر و حکومت

آدمیان یک امت بودند، اگر نیکبختی و بدبختی می‌آمد، برای همه بود. باهم زنده می‌شدند و باهم می‌مردند. تا این که عوامل زندگی چنان شد که هریکی به جایی رفت و جمع را پراکنده و بر انسان روزی آمد که تاریکی و ظلمت همه جا را فرا گرفته بود، قدرتمند بر ضعیف رحم نمی‌کرد و هرکس زور داشت، حق زندگی داشت. انبیای الهی و فلاسفه آمدند و همه را به سوی مساوات و برابری خواندند و دست انسان‌ها را که ستم پیشه و غرق در شهوات بودند، گرفتند و به سوی آزادی، برابری و برادری سوق دادند. بر کلیس می‌گوید: ما زندگی مان را فدای نظام و راهی می‌کنیم که آن را پسند کنیم، راهی که مصالح اکثریت را بر اقلیت ترجیح می‌دهد و اساس تفاضل بین آدمیان را عمل و صلاحیت می‌داند، نه جاه و مقام. می‌بینیم که حضرت عیسی مسیح علیه السلام با فقرا نزدیکی می‌کند تا دل آنان را به دست بیاورد و معنویت آنان را بالا ببرد، آنان را چنین مخاطب قرار می‌دهد:

«ما أسعدکم أيها الفقراء»

«ای فقرا چه سعادت‌مندید.»

خطاب به مترفان و مستکبران می‌فرماید:

«ای بدبخت‌ها، شما اغنیا بدبختید و زندگی تان را برباد می‌دهید. رفتن شما به

بهشت مانند داخل شدن شتر از سوراخ سوزن است.»

باز به متکبران رو می‌کند و می‌فرماید:

«ای کسانی که برتری را در مجالس و بازارها دوست دارید، ای کسانی که

بار بر دوش مردم می‌گذارید، در صورتی که از دست زدن به بار ننگ دارید،

تباهی بر شما باد.»

در فرازی دیگر از سخنانش می‌فرماید:

«خدا مرا فرستاد تا با شکسته‌دلان نزدیکی کنم و زندانیان را آزاد کنم. کسانی

که بر گردن‌شان زنجیر هست، زنجیرها را پاره کنم و هر مسکینی را یاری دهم.»

می بینیم که حضرت محمد ﷺ پیامبر خدای عزوجل در میان مردم می ایستد و می گوید: تمام مردم باهم برابرند، مانند دانه های شانه، هیچکس بر دیگری جز به تقوا برتری ندارد، همگی تان از آدم هستید و آدم از خاک است. و می بینیم که به یارانش می گوید: مانند عجم ها جلوی من برنخیزید، در جواب اصحاب گفتند: شما سید هستید، می فرماید: این سخن را نگوئید که شیطان گمراه تان می کند، من بنده ی خدا و رسولش هستم. موقعی که یکی از اصحاب به دیگر می گوید: یا ابن السوداء - یعنی ای فرزند زن سیاه - پیامبر ﷺ ناراحت می شود و می فرماید: چه گفتی؟ هلاکت باد بر تو، آیا به دوران جاهلیت باز گشته ای؟ کسی جز به تقوا بر دیگری فضیلت ندارد سیاه و سفید با هم برابرند.

زمانی که قریش می خواهند با پیامبر اکرم ﷺ ملاقات کنند، یک روز تمام وقت می خواهند، در همین هنگام آیه نازل می شود که ای رسول خدا به خاطر مستکبران و کفار، مستضعفان را از خود نران و آنان را از دور و بر خود پراکنده نساز. پس پیامبر ﷺ حامل مساوات، امنیت، برابری و برادری و منادی آن بود و مردم را به رعایت مساوات توصیه می کرد. چرا که دین الهی می خواهد که انسان بر کرامت و انسانیت و شرافت تکیه بزند و همچنین قانون می باید برای همه یکسان باشد، حتی اگر فاطمه دختر محمد سرقت کند، باید دستش را قطع کرد این است شعار جاودانه و ابدی پیامبر بزرگوار اسلام، بزرگ منادی و عدالت گستر جهان بشر.

اما قانونی که اگر در آن عده ای شرور و اوباش میلیون ها تومان اختلاس کنند و دست به رانت خواری بزنند، باید آزاد باشند و هیچ قانونی نتواند جلودار آنها باشد، ولی اگر فقیر و تهیدست به خاطر سیر کردن شکم خود و فرزندانش دست به سرقت بزند، باید کشته شود، این قانون، قانون اسلام نیست، بلکه ساخته و پرداخته ی عده ای چپاولگر و غارتگر است.

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید:

«هیچکس را به اتهام جرمی که دیگری مرتکب شده است نباید گرفت و نگه

داشت.»

قرآن کریم می فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾

[انعام: ۱۶۴].

«باید دانست که هیچ کس بار دیگری را بر دوش نمی گیرد».

این است مساوات و قانون الهی. مساوات این است که مردم در هر چه می خورند و می پوشند، برابر باشند، بلکه در حقوق و لوازم زندگی و در فرصت‌ها برابر باشند، مساوات اسلامی این را قبول نمی کند که عده‌ای به سبب وسائل تولید به دست یکی باشد و میلیون‌ها مردم مانند همیزم بسوزند و بمیرند و نیز اسلام این را قبول نمی کند که به خاطر نفوذ و پارتی به مجلس و پارلمان راه پیدا بکنند، بلکه باید مورد تأیید و قبول مردم باشند.

لذا برای ساختن جامعه‌ای بی طبقه و توحیدی، لازم است کلیه ارزشهای پوچ و معیارهای غیر انسانی را که ساخته‌ی توسعه طلبان و انحصارگران است، از میان برداریم و ارزش‌های اصیل اسلامی را جایگزین آنها کنیم.

والسلام علی من اتبع الهدی